

ما هماهنگ شده ایم

-
- سرشناسه: اشتريت ماتر، کاي، ۱۹۶۵-م. Strittmatter, Kai, 1965
عنوان و نام پديدآور: ما هماهنگ شده‌ايم: زندگي زير نظر حکومت چين/کاي اشتريت ماتر؛
ترجمه مسعود يوسف حصيرچين.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهري: ۳۹۲ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۵۶-۹
وضعيت فهرست‌نويسي: فيبيا
يادداشت: عنوان اصلي: We have been harmonized: life in China's surveillance state, [2020].
يادداشت: نمايه.
عنوان ديگر: زندگي زير نظر حکومت چين.
موضوع: حقوق مدني - چين
موضوع: Civil rights -- China
موضوع: حق صيانت از حریم شخصي
موضوع: Privacy, Right of
موضوع: مراقبت الکترونيکی - چين
موضوع: Electronic surveillance -- China
موضوع: تکنولوژی - چين - همکارای های بين‌المللی
موضوع: Technology -- China -- International cooperation
موضوع: چين - سياست و حکومت
موضوع: China -- Politics and government
موضوع: چين - اوضاع اجتماعي
موضوع: China -- Social conditions
شناسه افزوده: يوسف حصيرچين، مسعود، ۱۳۶۹-، مترجم
رده‌بندي کنگره: JC۵۹۹
رده‌بندي ديويي: ۳۲۳/۴۰۹۵۱
شماره کتاب‌شناسي ملي: ۸۹۶۹۹۴۴
-

ما هماهنگ شده ایم

زندگی زیر نظر حکومت چین

کای اشتريت ماتر

ترجمه مسعود يوسف حصير چين



این کتاب ترجمه‌ای است از:

We Have Been Harmonized
Life in China's Surveillance State
Kai Strittmatter
Custom House, 2020



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

کای اشتريت ماطر

ما هماهنگ شده‌ایم

زندگی زیر نظر حکومت چین

ترجمه مسعود یوسف حصیرچین

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۰۴۵۶ - ۰۴ - ۰۶۲۲ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0456 - 9

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- پیشگفتار: چین جدید، جهان جدید..... ۷
- کلمه: چگونه خودکامگان زبانمان را می دزدند..... ۲۳
- سلاح: چگونه وحشت و قانون مکمل یکدیگرند..... ۳۹
- قلم: چگونگی عملکرد پروپاگاندا..... ۵۵
- اینترنت: چگونه حزب یادگرفت عاشق اینترنت باشد..... ۷۱
- لوح سفید: چرا مردم باید فراموش کنند..... ۱۱۹
- قیمومت آسمانی: چگونه حزب یک امپراتور انتخاب کرد..... ۱۴۳
- رؤیا: چگونه کارل مارکس و کنفوسیوس همراه با این کشور بزرگ احیا می شوند..... ۱۵۹
- چشم: چگونه حزب قوانینش را با هوش مصنوعی به روز می کند..... ۱۸۷
- انسان طراز نوین: چگونه کلان داده و سامانه اعتبار اجتماعی قرار است مردم را به رعیت های خوبی تبدیل کنند..... ۲۴۳
- رعیت: چگونه دیکتاتوری ذهن را منحرف می کند..... ۲۶۵
- خانه آهنین: چگونه چند شهروند سرکش دروغ ها را برملا می کنند..... ۲۸۵

- قمار: وقتی قدرت سد راه خودش می‌شود..... ۲۹۵
- توهم: چگونه هرکسی چین خودش را تصور می‌کند..... ۳۰۷
- جهان: چگونه چین اعمال نفوذ می‌کند..... ۳۱۵
- آینده: وقتی همه راه‌ها به پکن ختم می‌شود..... ۳۶۳
- قدردانی ۳۷۹
- درباره نویسنده..... ۳۸۱
- نمایه ۳۸۳

چین جدید، جهان جدید

چینی که زمانی می‌شناختیم دیگر وجود ندارد. چینی که چهل سال با ما بود - چین «اصلاحات و فضای باز» - جای خودش را به چیز جدیدی می‌دهد. وقتش رسیده که حواسمان را جمع کنیم. اتفاقی دارد در چین می‌افتد که جهان تا حالا شبیهش را ندیده است. کشوری تازه و رژیمی جدید در حال تولد است. و حالا وقت نگاه کردن به خودمان هم هست. آماده‌ایم؟ چون هر روزی که می‌گذرد یک چیز روشن‌تر می‌شود: در دهه‌های پیش رو بزرگ‌ترین چالش پیش روی اروپا و نیز تمام حکومت‌های دموکراتیکمان نه روسیه، بلکه چین خواهد بود. چین در تلاش است تا درون مرزهایش حکومت نظاره‌گر بی‌نقصی بسازد و مهندسان روح^۱ این کشور بار دیگر در تلاش‌اند تا «انسان طراز نوین»ی بیافرینند که زمانی

۱. اولین بار این عبارت را یوری آلیشا، نویسنده روس، در دیداری با حضور استالین و ماکسیم گورکی مطرح کرد و پس از آن استالین گفت: «نویسندگان مهندسان روح انسان‌اند». استالین در جلسه آمادگی برای نخستین کنگره نویسندگان شوروی گفت: «ساخت روح مهم‌تر از ساخت تانک است... و در نتیجه، من گیلسم را به افتخار شما بالا می‌برم، شما نویسندگان، مهندسان روح انسان.» دنگ شیائوپینگ هم در دوران پسامائو گفت: «نویسندگان و هنرمندان باید مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائو تسه‌تونگ را مطالعه کنند تا توانایی‌شان در فهم و تحلیل زندگی افزایش یابد... امیدواریم که رفقای بیشتری به مهندسان واقعی روح انسان تبدیل شوند.» - م.

لنین، استالین و مائو رؤیایش را در سر داشتند. همچنین، این چین می خواهد باقی جهان را هم منطبق بر تصویر خودش شکل دهد.

حزب کمونیست چین رهبرش، شی جین پینگ، را در جایگاهی قرار داده که پس از مائو هیچ کس به آن دست نیافته است. درست در بالاترین نقطه. چیزی بالای سرش نیست جز آسمان. چین بار دیگر «سکاندار»^۱ دارد. شی قدرتمندترین رهبر چند دهه اخیر چین است و بر قوی ترین چین چند قرن گذشته حکومت می کند. ملتی جاه طلب آماده می شود تا حتی از قبل هم قوی تر شود. از لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی. خودتخریبی غرب همچون موهبتی الهی برای این کشور بوده است. این رژیم، با فناوری اطلاعاتی قرن بیست و یکم و امکانات کاملاً جدیدش برای کنترل و به بازی گرفتن افراد، ابزار اعمال قدرتی دارد که تا پیش از این در دسترس هیچ حکومت خودکامه ای نبوده است. شی و حزبش در رقابتی حساب شده با نظام های غربی در حال احیای دیکتاتوری برای عصر اطلاعات هستند. و این مسئله معانی ضمنی بسیاری برای دموکراسی های جهان دارد.

نقشه های حزب کمونیست چین، حتی درون چین هم، بلندپروازانه اند، اما چیرگی حاکم خودکامه بر ذهن رعیت هایش را نباید دست کم گرفت. این حکومت می تواند علاوه بر زندگی، ذهن را هم پاک کند و از نو شکل دهد. قتل عام میدان تیان آنمن در سال ۱۹۸۹، و سال های پس از آن، نمایش قدرتمندانه این واقعیت است. چهارم ژوئن ۲۰۱۹ سی امین سالگرد سرکوب بی رحمانه جنبش دموکراسی خواهی چین بود و در این تاریخ حزب دلایل خوبی برای خوشحالی داشت. با نگاه به گذشته، عمل خشونت آمیزش نوعی موفقیت بود. موفقیتی بزرگ تر از آنچه آن زمان تصور می کرده اند. این کشتار جان تازه ای به حزب بخشید، همچنین موقعیت تازه ای نصیب حزب کرد تا بسیار پیش از ظهور عصر دیجیتال نشان دهد دستگاه کنترل ذهنش چه قابلیت هایی دارد. در چین، این خاطره قتل عام عملاً محو شده است؛ نسیان

۱. یکی از القاب مائو در زمان حکومتش «سکاندار بزرگ» بود. - م.

حکومتی کامل است. و کسی که مهار گذشته را در دست دارد آینده را هم کنترل می‌کند - حزب کمونیست چین درست مانند جورج اورول متوجه این موضوع است.

اگر اوضاع خوب پیش نرود، این کتاب همچون پیغامی از آینده است. در حال حاضر، اوضاع واقعاً خوب پیش نمی‌رود. علت نوشتن این کتاب هم همین است. نوشتن این کتاب را در شب انتخاب دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری آغاز کردم و در ماه‌هایی به پایان رساندم که به قول کیوشی^۱ (جستجوی حقیقت)، نشریه «مدرسه مرکزی حزب» در پکن، شی جین‌پینگ را «تاریخ برگزیده». تاریخ معمولاً جریان آرامی است که بدون این‌که متوجه حرکتش باشیم روی آن شناوریم، اما وضعیت کنونی چنین نیست: ما در زمانه‌ای به سر می‌بریم که جریان تاریخ تقریباً محسوس است. اتفاقی دارد می‌افتد، برای ما و برای چین، و دیگر نمی‌شود این دو را از هم جدا کرد.

در عصر جدید واقعیت‌ها کمرنگ شده‌اند؛ جهان غرب به یکباره در منجلاب «اخبار جعلی» گرفتار شده و با «واقعیت‌های جایگزین»^۲ تحریف شده است. البته این‌ها برای من تازگی ندارد، برای منی که مدتی در ترکیه (از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۲) و مهم‌تر از آن در چین خبرنگار بوده‌ام و بیست سال است که این‌گونه زندگی کرده‌ام. من در دهه ۱۹۸۰ در چین درس می‌خواندم و سپس از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵ و بار دیگر از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۸ آن‌جا خبرنگار بوده‌ام.

بدون شک، حکومت با دروغ به اندازه خود نهاد حکومت قدمت دارد، با این حال، در غرب شوکه شده‌ایم از این‌که می‌بینیم خودکامگان حال حاضر و خودکامگان آینده به میان ما برگشته‌اند و دروغ بی‌شرمانه را به عنوان یکی از

1. *Qiushi*

۲. alternative facts: اصطلاحی که کلین کانوی، مشاور دونالد ترامپ، در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۷ به کار برد. وقتی از او پرسیدند که چرا سخنگوی کاخ سفید تعداد افراد حاضر در مراسم تحلیف رئیس‌جمهور ترامپ را بیش از تعداد حضار واقعی اعلام کرده، او پاسخ داد که سخنگو «واقعیت‌های جایگزین» را ارائه می‌کرده است. -م.

ابزارهای کنترل با خودشان آورده‌اند. ما به این باور خوشایند خو گرفته بودیم که دورهٔ این روش‌ها و نظام‌های سیاسی مرتبط با آن‌ها به سر آمده است. خودکامگان سرتاسر جهان فرصتی نصیبشان شده و دارند با مبلغان پوپولیسٲ کشورهایمان متحد می‌شوند. طوفانی بزرگ در راه است، هم برای اروپا و هم برای دموکراسی‌های دیگر نقاط جهان.

شی جین‌پینگ به مردمش و جهان «عصر جدید»ی را وعده می‌دهد – و بدون شک مشغول ساخت چین جدیدی است. چینی‌ها و مردم تمام جهان کاملاً حق دارند که نگران باشند. در حالی که دنگ شیائوپینگ عمل‌گرایی را تجویز می‌کرد، شی جین‌پینگ به ستایش ایدئولوژی بازگشته است: با چنان جزم‌گرایی و قدرتی از مارکس می‌گوید و لنینی عمل می‌کند که سال‌هاست کسی شبیهش را ندیده است – و از آن‌جا که احساس می‌کند مارکس دیگر برای بسیاری جذابیت ندارد، کنفوسیوس و ملی‌گرایی دوآتشه را به این ترکیب اضافه کرده است. در حالی که دنگ توصیه به فضای باز و کنجکاوی می‌کرد، شی می‌خواهد چین را بار دیگر ببندد.

نه این‌که شی می‌کوشد چیزی را برخلاف میل حزیش به آن تحمیل کند، اتفاقاً برعکس، او پنهان‌ترین امیال حزب را با سرعت و دقت برآورده می‌سازد. تا همین اواخر، بسیاری از نیروهای کادر^۱ حزب با خودشان می‌گفتند: آیا حزب هنوز به درد می‌خورد؟ – وسیله‌ای تقریباً صدساله برای حمل ایدئولوژی‌ای که مدت‌ها از مرگش می‌گذرد و به عصری تعلق دارد که مدت‌هاست مرده. اما هنگامی که کم‌کم بوی زوال حزب به مشام رسید، شی قدرت و نظم جدیدی به آن داد؛ هنگامی که حزب را کد و سرگردان بود، شی روح جدیدی در آن دمید؛ حزب هم به پاس این خدمتش او را در حالی که هنوز در قید حیات است به معبد بزرگ‌ترین متفکرانش راه داد و قدرتی تقریباً بی‌سابقه در اختیارش گذاشت.

۱. به صورت کلی، هر کادر^۱ واحدی از سربازان یا افسران است. با این همه، در زبان کمونیسم – و به‌ویژه کمونیسم چینی – هر مسئول حزبی یک کادر است.

حالا شی به همگان یادآوری می‌کند که زمانی حزب کمونیست این کشور را در جنگی داخلی فتح کرد. خود کشور چین غنیمت این پیروزی بود. در چین ارتش هنوز به حزب تعلق دارد نه به حکومت. حکومت هم به حزب تعلق دارد. و حزب هم خب، به نظر می‌رسد که الآن مال اوست. حزب در برابر مردی سر خم می‌کند که هدفی برای آن تعریف کرده است و دارد دیکتاتوری تک‌حزبی را به دیکتاتوری تک‌فره تبدیل می‌کند.

حزب شی را «منجی سوسیالیسم» می‌نامد - که در واقع منظورش «منجی قدرت ما» است. ظاهراً سرنوشت شوروی شی را عمیقاً نگران کرده است. از او نقل شده که گفته است: «مشکلشان این بود که یک مرد واقعی نداشتند!» اما چین با این مشکل مواجه نیست. حالا، چین او را دارد: شی جین‌پینگ را. تا پایان عمرش. امروزه دیگر به‌ندرت کسی سقوط قریب‌الوقوع این حزب را پیش‌بینی می‌کند و بار دیگر حزب می‌تواند برای بلندمدت برنامه‌ریزی کند. و سال ۲۰۲۴ سال مهمی برای حزب خواهد بود. در این سال، حزب کمونیست چین از حزب کمونیست شوروی، حزب خواهرخوانده و ناکامش، جلو می‌افتد و بیش از هر حزب کمونیست دیگری در طول تاریخ در رأس قدرت خواهد بود. وقتش شده که غرب این خیال خام را که چند سال پیش نویسنده‌ای خردمند آن را «توهم چین»^(۱) خواند رها کند: این اندیشه را که اقتصاد بازتر و رفاه‌فزاینده خودبه‌خود آزادی سیاسی را به چین خواهد آورد. تا مدت‌ها، علی‌رغم تمام شواهد، افراد با اطمینان خاطر به این مفهوم پراگماتیستی چسبیده بودند که اگر با چین وارد رابطه شویم و تجارت کنیم، کم‌کم شبیه‌مان می‌شود. هرچه باشد، هیچ نمونه تاریخی‌ای در کار نبود. جهان تا به حال چیزی شبیه این حزب کمونیست به خود ندیده است. این حزب کاپیتالیسم را به راحتی پذیرفت و آن را «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» جلوه داد. این تطبیق‌پذیری شگفت‌انگیز بود.^(۲) حزب هرگز هسته خودکام‌اش را رها نکرد، اما در چند دهه گذشته در اعماق کشور و حتی در خود حزب، جنبش‌های اصلاحی، بحث‌های اساسی، تجربیات غیرمنتظره و تابوشکنی‌های شجاعانه در جریان بوده است.

در چین دوره شی جین‌پینگ دیگر چنین روالی در جریان نیست. او فعالیت جنبش‌های غیراصولگرا را تعلیق کرده است. شی آدمی جدی است و می‌خواهد ثابت کند که حکومت استبدادی برای بزرگ و قدرتمند کردن کشوری مثل چین مناسب‌تر است؛ این‌که تحقق یافتن «رؤیای چینی» اش نیازمند دیکتاتوری حزبی قدرتمندی است. شی در حال کنار گذاشتن سیاست اصلاحات و فضای باز دنگ شیائوپینگ است؛ چین تحت فرمانروایی او دیگر کشوری نیست که در آن همه‌چیز تابع موفقیت اقتصادی باشد. حالا کنترل سیاسی در مرکز همه‌چیز قرار دارد. حزب او دیگر حزبی نیست که وظایف را به حکومت، شرکت‌ها، جامعه مدنی و رسانه‌هایی بسپارد که همگی برای به دست آوردن آزادی‌های کوچکشان جنگیده‌اند. شی بار دیگر آن آزادی‌ها را سرکوب کرده است. او طی یک دوره حضور در قدرت توانست بر حزب کمونیست نگران و بحران‌زده سلطه کامل پیدا کند. جامعه‌ای متنوع، سرزنده و گهگاه غیرفرمانبردار را تحویل گرفت و هرچه در توان داشت انجام داد تا آن را «ماهنامهنگ» کند، اصطلاحی که چینی‌ها برای خفه کردن صدای دگراندیشان و به فرمان حزب درآوردن تک‌تک اجزای جامعه به کار می‌برند. شی، که ادعا می‌کند فسادناپذیر است، مشغول پالایش کشور و حزب، از جمله ایدئولوژی اش، است و می‌خواهد و جب‌به‌وجب خاک چین در سیطره نگاه تیزبینش باشد. در دوران فرمانروایی شی، حزب بیش از هر زمان دیگری خداگونه شده است.

رویدادهای مناطق حاشیه‌ای «امپراتوری» چین باعث شتاب گرفتن اعتیاد به کنترل امپراتوری و سازش‌ناپذیری تازه‌اش شده است. صدها هزار نفر از ساکنان هنگ‌کنگ از ترس از دست دادن دایمی آزادی‌هایشان به خیابان‌ها آمده‌اند. در سین‌کیانگ، راییش و شستشوی مغزی احتمالاً بیش از یک میلیون مسلمان اویغور در شبکه‌ای از اردوگاه‌های بازآموزی حزب گسترده‌ترین اقامت اجباری یک اقلیت قومی-مذهبی از دوران نازی‌ها به این سوست. در خود چین شستشوی مغزی مردم یادآور دوران «انقلاب فرهنگی» است.

به این ترتیب، شی با یک پا قدمی بلند به سوی گذشته برمی‌دارد. لنینیسم در تار و پود وجودش تنیده شده است. عطش قدرت هم همین‌طور. بعضی او را با مائو تسه‌تونگ مقایسه می‌کنند، اما این مقایسه در قدم اول به مشکل برمی‌خورد: مائو یک شورشی ابدی بود که در هرج و مرج شکوفا می‌شد. شی جین‌پینگ، که وسواس کنترل و ثبات دارد، از بسیاری جهات آنتی‌تز مائو است. شی انقلابی نیست؛ تکنوکرات است، البته از آن‌هایی است که با چابکی خارق‌العاده‌ای از هزارتوی دستگاه حزب می‌گذرند.

اما در حال حاضر، یکی از تجربیات میراث مائو در حال تکرار است: حزب کمونیست چین بار دیگر کنترل تمام و کمال ذهن را به دست می‌گیرد و می‌کوشد «انسان طراز نوین» بیافریند. با این تفاوت که حزب باور دارد این بار – در تلاش دوم – از شانس بسیار بیشتری برخوردار است: دیکتاتوری چین خودش را با ابزارهای قرن بیست و یکم به‌روز می‌کند. چون شی با پای دیگرش قدمی بلند به سوی آینده برمی‌دارد، به سوی جایی که دیکتاتوری‌های بسیاری دنبالش بوده‌اند، اما هیچ‌کدام به آن دست نیافته‌اند. از روزهایی که حزب با ترس و نگرانی به اینترنت نگاه می‌کرد زمان زیادی می‌گذرد. نه تنها ترس رژیم ریخته است، بلکه یاد گرفته عاشق فناوری‌های نو شود. چین بیش از هر کشور دیگری در حوزه فناوری اطلاعات سرمایه‌گذاری می‌کند. حزب باور دارد که می‌تواند با استفاده از کلان‌داده‌ها و هوش مصنوعی سازوکارهای هدایت‌کننده‌ای بسازد که اقتصادش را به آینده پرتاب کنند و باعث مصونیت دستگاهش در برابر بحران‌ها شوند.

در عین حال، حزب می‌خواهد با استفاده از این فناوری بی‌نقص‌ترین حکومت نظاره‌گری را بیافریند که جهان به خود دیده است. بهترین حالتش کشوری است که در آن فرد حتی متوجه نظارت نشود چون حکومت این نوع نظارت را از لحاظ ذهنی به رعیت‌هایش قبولانده است. این چین جدید پر از رژه‌های دقیق و منضبط، مانند دوران مائو، نخواهد بود، بلکه چینی خواهد بود با ظاهری رنگارنگ و ترکیبی از ۱۹۸۴ جورج اورول و دنیای قشنگ نو

اثر آلدوس هاکسلی، جایی که افراد خودشان را غرق در لذت و تجارت می‌کنند و در این راه خودشان را داوطلبانه تحت نظارت قرار می‌دهند. با این همه، برای اکثر رعیت‌ها، تهدید بالقوه وحشت حکومتی همیشه وجود خواهد داشت و در پس‌زمینه جهان حزب به چشم می‌خورد.^(۳)

برای نمونه، یکی از مؤلفه‌های کلیدی این چین جدید «سامانه اعتبار اجتماعی» خواهد بود، که قرار است از سال ۲۰۲۰ تمام کنش‌ها و تراکنش‌های تک‌تک شهروندان چین را در لحظه ثبت کند و به برابری رفتارهای اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی هر فرد پاداش دهد یا مجازاتش کند. در این چشم‌انداز، این الگوریتم‌های همیشه‌حاضر، رعیت‌هایی از لحاظ اقتصادی مولد، از لحاظ اجتماعی هماهنگ و از لحاظ سیاسی فرمانبردار را به وجود می‌آورند که در نهایت خودشان را در لحظه سانسور و محدود می‌کنند. در گذشته، حزب خواهان باور متعصبانه بود؛ حالا فرمانبرداری خاموش کفایت می‌کند. اگر نقشه‌های شی و حزب عملی شوند، به معنی بازگشت خودکامگی در لباس دیجیتال خواهد بود. و برای خودکامگان سرتاسر جهان میانبری به آینده فراهم خواهد کرد: سیستم عامل جدیدی که می‌تواند از چین سفارش دهند و حتی شاید برای حفظ و نگهداری‌اش هم توافقی امضا کنند.

در کشوری که جامعه‌اش متنوع‌تر از هر زمان دیگری است و آرزوها و رؤیاهای مصرفی طبقه متوسطش تفاوت‌چندانی با طبقه متوسط دیگر کشورها ندارد، آیا می‌شود چنین چشم‌اندازی به واقعیت بپیوندد؟ طی سالیان، حزب کمونیست دست‌کم از لحاظ مادی موفق بوده است. در چند دهه گذشته و تحت حکومت این حزب، شهرهای چین شاهد افزایش بی‌سابقه سطح رفاه بوده‌اند. مدت‌هاست که حزب این طبقات متوسط را به راضی‌ترین شهروندان کشور و در نتیجه، بزرگ‌ترین متحدانش تبدیل کرده است. حتی ممکن است به زودی راحت نفس بکشند: شی جین‌پینگ دستور داده مه سمی شناور در شهرهای چین پاکسازی شود. اما چالش‌های بسیار بزرگی پیش روست. جامعه چین به سرعت در حال پیر شدن است، و به نظر

شی هنوز وقتش نشده که شکاف میان ثروتمندان و فقرا را کم کند. چین، که خودش را کمونیست می‌نامد، مدت‌هاست که یکی از نابرابرترین کشورهای جهان است. چند سال پیش، تعداد میلیاردرهای پکن، پایتخت چین، از تعداد میلیاردرهای نیویورک پیشی گرفت، و شهروندان این کشور کور نیستند و می‌بینند که اکثر این پول اضافی در جیب‌های دزدسالاری^(۴) و قیح که نزدیک به حزب است می‌رود.

حکومت تک‌نفره شی با خطرهایی هم مواجه است. سیستمی که تا همین اواخر به طرز شگفت‌انگیزی تطبیق‌پذیر بود بار دیگر جزمی می‌شود و گوش شنوایی برای نقد و ایده‌های جدید ندارد. حکومت او باعث شده در میان مقامات خودش هم دشمنی و میل به انتقام‌جویی شکل بگیرد. شی از مشکلات آگاه است. تا حدی به همین دلیل است که این رؤیا را به مردمش وعده می‌دهد که چین به ابرقدرتی تبدیل خواهد شد که همیشه قرار بوده بشود. همچنین دشمن ایدئولوژیکی را از نو معرفی می‌کند: غرب. از میان تمام راه‌های متحد کردن ملت، ناسیونالیسم ارزان‌ترینشان است. بزرگ‌ترین دلواپسی غرب هم باید همین ناسیونالیسم باشد، چون حالا عمر چیز دیگری هم به سر آمده است: ایده خویشتنداری در سیاست خارجی. شی جین‌پینگ پیامی برای جهان دارد: چین دارد جایگاه ریاست بر تمام کشورهای جهان را پس می‌گیرد. و رسانه‌های حزب با خوشحالی فریاد می‌کشند: راه را باز کن، غرب! راه را باز کن، کاپیتالیسم و دموکراسی! ژون‌گوآ فانگه‌آن («راه‌حل چینی») در راه است.

حزب کمونیست چین پس از سال‌ها فرورفتن در لاک دفاعی حالا تحت ریاست شی جین‌پینگ بار دیگر با افتخار برتری نظامش را جار می‌زند. شی می‌گوید که دموکراسی چین «اصیل‌ترین دموکراسی» است و همین‌طور کارآمدترین نسخه آن. مطبوعات تبلیغاتی در بوق و کرنا می‌کنند که غرب لیبرال غرق در «بحران و هرج و مرج» است.^(۵) «وقت تغییر است!» خودتخریبی ایالات متحده در دوران ترامپ موهبت آسمانی برای حزب

کمونیست چین در پکن است، و همچنین اروپایی که سال‌های زیادی است در خود فرو رفته و درگیر مسائل داخلی شده دیگر حتی متوجه کاهش نفوذش در صحنه جهانی نیست. هنوز جنگ سرد آغاز نشده، اما رقابت میان دو نظام رقیب به یکباره برگشته است. اکنون، شی جین‌پینگ «حکمت چینی» را به جهان پیشنهاد می‌دهد و منظورش مدل اقتصادی و سیاسی تحت ریاستش است. نظرتان درباره این حکمت چیست؟ آیا چین کشوری است که فرمول جادویی ترکیب خودکامگی و معجزه اقتصادی را پیدا کرده؟ مدافعان این نظریه به مسائلی از جمله شبکه قطارهای تندروی اشاره می‌کنند که با اختلاف چشمگیر بزرگ‌ترین شبکه قطارهای تندروی جهان است. یا فرودگاه عظیم پکن را که در کوتاه‌ترین زمان ممکن ساخته شد با فاجعه فرودگاه برلین مقایسه می‌کنند که ظاهراً هیچ‌وقت تمام نمی‌شود. این شیوه را مدل چینی می‌نامند و با ستایشش می‌گویند که در نبرد جدید نظام‌ها، مدل چینی دموکراسی‌های مردم ما را شکست می‌دهد و بر جهان چیره می‌شود. وقتی در آغاز سال ۲۰۲۰ چین فقط طی دو هفته بیمارستان‌هایی با تجهیزات کامل برای بیماران همه‌گیری ویروس کرونا ساخت، می‌شد احساس کرد که ستایش کارآمدی ظاهراً افسانه‌ای نظام چینی دوباره اوج گرفته است. هرچه باشد، این کشور توانست قدرتمندانه مانع گسترش بیماری در آن سوی منطقه بحران و اطراف شهر ووهان و استان هوبی شود. تقریباً شاهکار است، به‌ویژه در مقایسه با مدیریت بحران فاجعه‌بار دونالد ترامپ.

در واقع، بحران ویروس کرونا دو روایت را در کنار هم و زیر ذره‌بین به نمایش گذاشت: آیا چین کشوری است که در بسیج کردن توده‌ها و منابع برای خیر جمعی نظیر ندارد و نظامی شایسته‌سالار و کارآمد بر آن حکومت می‌کند؟ یا رژیم‌هاست از درون شکننده که ماهیت حقیقی‌اش بار دیگر در شهر ووهان افشا شد: حکومتی که در هفته‌های سرنوشت‌ساز اول بی‌درنگ آسایش شهروندان را فدای ادعای قدرت حزب کرد و پیامدهای فاجعه‌باری برای چین و جهان به بار آورد؟ حکومتی در دست دیوان‌سالاران

استان هوبی که معلوم شد همان قدر که مسئولیت ناپذیرند، نادان هم هستند. حکومتی تحت سلطهٔ حزب کمونیست که امروزه بیش از هر زمان دیگری ویژگی اصلی اش میل مفرط به کنترل و پنهانکاری است. رژیم‌می که در برابر بحران اتوماتیک‌وار بر همه چیز سرپوش می‌گذارد و، در نتیجه، بی‌مسئولانه باعث انتشار بیماری می‌شود، به‌ویژه در مراحل حیاتی اولیهٔ شیوع ویروس کرونا.

به عبارت دیگر، نظامی که کشور را از سیستم ایمنی اجتماعی اش محروم کرد - و در نهایت همیشه برای مردمش و جهان خطرناک باقی خواهد ماند. در چین می‌گویند که مائو تسه‌تونگ دشمنان کشور را تارومار کرد؛ دنگ شیائوپینگ کشور را ثروتمند ساخت؛ و حالا شی جین‌پینگ دارد به آن قدرت می‌بخشد و جایگاه برحقش را در مرکز جهان به آن برمی‌گرداند. حزب کمونیست چین با طرح «ساخت چین ۲۰۲۵» اش می‌خواهد اقتصاد چین را پیشگام فناوری‌های نو در جهان کند. و پروژه «جادهٔ ابریشم جدید» اش - مسئولان تبلیغات نام «ابتکار کمربند و جاده» را ترجیح می‌دهند - فقط یک پروژه زیرساخت جهانی و سرمایه‌گذاری نیست، بلکه بخشی از برنامهٔ نظم بین‌المللی جدیدی است که سازگاری بیشتری با تفکرات حزب دارد. درست است که اهداف چین بلندپروازانه و مبهوت‌کننده‌اند، اما این کشور پیش از این هم چند باری شگفت‌زده‌مان کرده است. چین مدت‌ها بزرگ‌ترین کشور تجاری جهان بوده است و طی ده یا پانزده سال آینده بزرگ‌ترین اقتصاد ملی جهان خواهد شد. چین از چه جنبهٔ دیگری شکل جهان را تغییر خواهد داد؟ و مهم‌تر از همه: ما چه برخوردی با آن خواهیم کرد؟ بر اثر تفکر گله‌ای، بسیاری از شهروندان دموکراسی‌های غربی مسحور وعده‌های پوپولیست‌های دست‌راستی و خودکامگان آینده شده‌اند؛ چند وقت پیش، با دیدن ساده‌لوحی و کوتاه‌بینی بسیاری از اروپاییانی که آسایش جهان قدیمشان را خدادادی می‌دانند، فکری به ذهنم رسید. مردم را باید در میان چنین جهان بزرگ و ناخوشایندی انداخت، چه خوششان بیاید چه نیاید. باید همهٔ اروپاییان را

مجبور کرد که یک سال را در خارج از منطقه امنشان بگذرانند. می شود آنان را به ترکیه فرستاد، جایی که بساط دموکراسی دارد به سرعت برق و باد برچیده می شود. یا به روسیه، جایی که مدت هاست دروغ و بدبینی روال کشور و زندگی روزمره شان شده است. در خیال من، با این کار مردم ناگهان متوجه معنای اتفاقات کنونی اطرافشان می شوند و بی رحمانه با پایان منطقی این چیزها مواجه خواهند شد: با استبداد.

بهترین مقصد برای چنین افرادی چین است. این اروپایی ها با دیدن بلندپروازی، سرعت سرسام آور زندگی، ایمان راسخ به آینده، بی رحمی رقابت عمومی و میل بی حد و حصر به کسب ثروت و قدرت در چین زبانشان بند می آید. در آن جا بهت زده می شوند، اما شاید این طوری از خواب غفلت و خمودگی بپرند. شاید چنین چیزی آن ها را تکان بدهد تا بفهمند نباید به کسی در کشور خودشان اجازه تفرقه افکنی بدهند. در خیالاتم، این تجربه به آنان شجاعت، قدرت و ایده هایی نو برای آینده در اروپایی دموکراتیک، انسانی و منصف می دهد. در چین از این امتیاز اضافی هم برخوردار می شوند که غذای بسیار بهتری بخورند و با کلی آدم شگفت انگیز و خونگرم آشنا شوند که دیدن اشتیاق، انرژی و شجاعتشان در نظامی مانند چین تأثیر دوچندانی در آن ها خواهد داشت.

وقتش است که دموکراسی های غربی چین را به شکل همان چالشی که هست به رسمیت بشناسند. چینی با اعتماد به نفس که روز به روز اقتدارگراتر می شود و هر روز قوانین بازی را تغییر می دهد. این همان چینی نیست که خوش بین ها زمانی رؤیایش را می دیدند: کشوری که شاید در همان مسیری قدم بگذارد که کره جنوبی و تایوان گذاشته اند و با رسیدن به همان سطح از توسعه اقتصادی وارد مسیر دموکراسی شود. چین یک دیکتاتوری لنینیستی با اقتصادی قدرتمند و چشم اندازی روشن برای آینده است: این چین خیال دارد جهان را مطابق تفکرات خودش تغییر دهد، تا الگویی برای دیگران باشد و معیارها و ارزش هایش را صادر کند. اشتباه نکنید: این معیارها و

ارزش‌ها «چینی» نیستند؛ معیارها و ارزش‌های دیکتاتوری لنینیستی‌اند. چین در حال ساخت شبکه‌هایی جهانی برای افزایش نفوذش است، و دموکراسی‌های لیبرال درست زمانی با این چین جدید مواجه می‌شوند که غرب نشانه‌هایی از ضعف نشان می‌دهد و نظم جهانی ساخته و پرداخته‌اش وارد بحران می‌شود. البته که جهان می‌تواند و باید به همکاری و تجارت با چین ادامه دهد. اما این کار را باید با علم به سازوکارهای درونی چین و اغراض احتمالی‌اش انجام دهیم. مدل چینی - مصادره نواقداگرایی اینترنت و فناوری‌های نو - نه تنها به بهترین شکل کار می‌کند، بلکه در حال گسترش هم هست: مدت‌هاست که کشورهایی مثل روسیه، عربستان سعودی، ویتنام و کامبوج پکن را الگوی خود قرار داده‌اند؛ حکومتی که پرچمدار دخل و تصرف در اینترنت و سیطره بر شهروندان‌ش است. زمانی می‌گفتند کاپیتالیسم آزادی را به چین خواهد آورد. نیاورد. سپس گفتند که اینترنت حاکمیت حزب چین را برمی‌اندازد. در حال حاضر، بیشتر چین به نظر می‌رسد که گویی چین دارد کاپیتالیسم و اینترنت را با هم برمی‌اندازد.

دلایل محکمی داریم که دموکراسی را بهتر و انسانی‌تر از نظام چین بدانیم. اما ظاهراً بسیاری از مردم این نکته مهم را فراموش می‌کنند: این‌که اگرچه شاید شهروندان دموکراسی‌های غربی در بهترین زمان و مکان ممکن زندگی می‌کنند، این زندگی عاری از خشونت و خودکامگی و ترس فاصله زیادی با وضعیت عادی امور در تاریخ طولانی بشر دارد. این وضعیت تا حدی یک استثنای نامحتمل بود - و هنوز هم هست. در طول تاریخ بشر، اکثریت مردم در قبیله، طایفه، پادشاهی و کشورهای زندگی کرده‌اند که دغلبازی و جباریت، فساد و خودکامگی، ارعاب و حکومت وحشت بخشی از زندگی روزمره‌شان بوده است. این احساس مبهم که «اوضاع خوب خواهد شد» دیگر کافی نیست. در گذشته، بیشتر مواقع اوضاع خوب نبوده و در حال حاضر، در بسیاری از حوزه‌ها، اوضاع خوب نیست. ما در ایالات متحده و اروپا باید هر روز صبح این مسئله را به خودمان یادآوری کنیم: «همیشه

این طور نبوده است. و لزوماً هم این طور نخواهد ماند.» و این خود دلیل دیگری است که به چین نگاه کنیم.

این کتاب برای کسانی است که به هر دلیلی نمی‌توانند آن یک سال تجویزی را در پکن، شانگهای، هانگجو، جنگدو یا شنجن بگذرانند. کتاب به سه بخش عمده تقسیم شده است، اگرچه این سه گاهی با هم همپوشانی دارند.

بخش اول ساز و کارهای کلاسیک دیکتاتوری را بررسی می‌کند: چگونه دیکتاتوری شهروندان را از حقیقت و واقعیت جدا می‌کند و چگونه در این فرایند زبان خودش را ابداع می‌کند. چگونه دیکتاتوری در صورت ضرورت وحشت و سرکوب را به کار می‌بندد، در حالی که روش‌های مورد علاقه‌اش تبلیغات و کنترل ذهن است، و این‌که چرا دیکتاتوری باید پیوسته شهروندانش را بفریبد تا به نسیان جمعی بپیوندند. این دیکتاتوری چگونه عاشق اینترنت شد: نمونه‌ای از احتمالات قرن بیست و یکم.

بخش دوم به تحول دیکتاتوری در چین می‌پردازد. به این‌که چگونه حزب در حال ساخت حکومتی است که جهان تاکنون به خود ندیده است و در این راه از فناوری‌هایی کمک می‌گیرد که طراحی شده‌اند تا اقتصاد را جلو برانند و در عین حال ذهن افراد را به دقت بکاوند و حتی تاریک‌ترین زوایایشان را افشا کنند. چگونه این احتمال وجود دارد که به‌زودی چین در حوزه کلان‌داده‌ها و هوش مصنوعی از ایالات متحده جلو بیفتد و در چه زمینه‌هایی همین حالا هم جلو افتاده است. چرا حزب باور دارد که به لطف هوش مصنوعی – به قول معاون وزیر علوم فناوری – به‌زودی «پیشاپیش خواهد دانست که چه کسی نقشه بدی در سر دارد»، حتی اگر شخص مورد نظر خودش هنوز از آن آگاه نباشد. به‌ویژه آن موقع. چگونه حزب با استفاده از «سامانه اعتمادسنجی اجتماعی» افراد را به قابل اعتماد و غیرقابل اعتماد تقسیم می‌کند و می‌خواهد مطمئن شود که به‌زودی «همه مطابق معیارها عمل می‌کنند». چگونه حزب افرادی را که به اعتمادش خیانت کرده‌اند از سوار شدن به هواپیما و قطارهای تندرو محروم می‌کند. چگونه از زمان‌های قدیم، دیکتاتوری به جای افراد صادق افرادی با اذهان منحرف آفریده است.

سرانجام، در بخش سوم این سؤال مطرح می‌شود که آیا این نظام کارآمد خواهد بود یا نه و اگر باشد، برای ما چه معنایی دارد. در این بخش تأثیر روزافزون حزب کمونیست چین در جهان و این مسئله تبیین می‌شود که چگونه این حزب از ضعف دموکراسی‌های غربی سود می‌برد. و در پایان، توضیح می‌دهد که چرا آینده به این مسئله وابسته است که آیا می‌توانیم به مرور زمان قدرتمان را بازیابیم یا خیر.

یادداشت‌ها

1. James Mann, *The China Fantasy: Why Capitalism Will Not Bring Democracy to China*, London 2008.
۲. برای مطالعه بیشتر درباره تمایل حزب کمونیست به آزمایش و توانایی‌اش در تغییر، به منبع زیر نگاه کنید:
Sebastian Heilmann, *Red Swan: How Unorthodox Policy-Making Facilitated China's Rise*, Hong Kong 2018.
۳. استین رینجن، جامعه‌شناس و دانشمند علوم سیاسی نروژی دانشگاه آکسفورد، حکومت حزب کمونیست چین را «دیکتاتوری کامل» می‌داند و آن را «کنترل‌سالاری» می‌نامد: «اگرچه این کنترل‌سالاری پیچیده است و به حضور دایمی وحشت وابسته نیست، تهدید وحشت همیشه وجود دارد. پشتوانه این تهدید استفاده فیزیکی از خشونت است و آن قدری هست که مردم بدانند این تهدید واقعی است.»
(Stein Ringen, *The Perfect Dictatorship: China in the 21st Century*, Hong Kong 2016, pp. 139-140.)
۴. یک نمونه‌اش افشاگری نیویورک تایمز درباره خانواده ون جیابائو است. تا سال ۲۰۱۳، ون نخست‌وزیر چین بود و تبلیغات حکومتی همیشه او را «پدر بزرگ ون» متواضع و مردمی تصویر می‌کرد. نیویورک تایمز افشا کرد که در پایان دوره نخست‌وزیری او، خانواده‌اش دست‌کم ۲/۷ میلیارد دلار ثروت اندوزی کرده بود. برای اطلاعات بیشتر به این منبع مراجعه کنید:
David Barboza, "Billions in Hidden Riches for Family of Chinese Leader," *New York Times*, October 25, 2012 (<https://www.nytimes.com/2012/10/26/business/global/family-of-wenjiabao-holds-a-hidden-fortune-in-china.html>).
5. Li Laifang, "Enlightened Chinese democracy puts the West in the shade," *Xinhua*, October 17, 2017 (http://www.xinhuanet.com/english/2017-10/17/c_136685546.htm).

کلمه

چگونه خودکامه‌ها زبانمان را می‌دزدند

«دموکراسی روشن ضمیرِ چینی غرب را به سایه می‌راند.»

آژانس خبری شینهوا، ۱۷ اکتبر ۲۰۱۷

من در کشوری آزاد و دموکراتیک زندگی می‌کنم که در آن حاکمیت قانون برقرار است. من در چین زندگی می‌کنم. بله، این همان چیزی است که روی بنرها و پوستره‌های خیابان‌های شهرم نوشته شده است: آزادی! دموکراسی! حاکمیت قانون! این نوشته را هر روز و در گوشه گوشه پکن می‌بینم. این‌ها «ارزش‌های بنیادین سوسیالیستی» ای هستند که سال‌هاست حزب به آن‌ها متوسل شده است. اگر کسی در دیکتاتوری‌های در حال ظهور – مثلاً در ترکیه، روسیه یا چین – زندگی کرده باشد، کاملاً با تحریف عمده‌ی، نظام‌مند و بی‌شرمانه واقعیت‌ها آشنا خواهد بود. دونالد ترامپ نشان می‌دهد که اگر به اندازه کافی بی‌اخلاق باشید، چگونه می‌شود این روش را با موفقیت در دموکراسی‌های غربی به کار بست. او روشش را یکر است از کتاب خودآموز خودکامگی برداشته است که مطابق آن، دروغ اولین و مهم‌ترین ابزار قدرت است. اخبار جعلی؟ واقعیت‌های جایگزین؟ میلیاردها نفر از ساکنان زمین این چیزها را هر روز و مدام تجربه می‌کنند. من دو دهه در چین و ترکیه بوده‌ام: در کشورهایی که

ممکن است معنای چپ یکباره راست شود و بالا ناگهان پایین شود. من در آن‌جا فردی خارجی بودم، یک ناظر، کسی که هنگام هر فوران خشم تازه‌ای همیشه از امتیاز لوکسِ فاصله و حیرت برخوردار بود. اگر شهروندان چنین کشورهایی بخواهند بدون مزاحمت زندگی کنند به‌ندرت ممکن است از این امتیاز لوکس برخوردار شوند.

تاریخ چین پر است از حکمرانانی که جهان را از نو تفسیر کرده‌اند. بیش از دوهزار سال پیش، در سال ۲۲۱ ق.م، چین شی هوانگ^۱ برای اولین بار این امپراتوری را متحد کرد. پسرش از سال ۲۰۹ ق.م تا ۲۰۷ ق.م امپراتور بود و صدراعظم مخوف و تشنهٔ قدرتی به نام ژائو گائو^۲ را در کنارش داشت. یک روز در جلسه‌ای رسمی با امپراتور، صدراعظم گوزن نری را به بارگاه آورد و با اشاره به آن حیوان گفت: «اعلیحضرت، این اسب برای شماست!»

امپراتور مثل وزیرانش جا خورد و از صدراعظم خواست که اگر می‌شود توضیح دهد چگونه می‌شود از سر اسب شاخ دربیاید. ژائو گائو با اشاره به اشرافی که دورش جمع شده بود گفت: «اعلیحضرت اگر حرف من را باور ندارید، از وزرایتان پرسید.» بعضی از وزرا آن قدر باهوش یا وحشت‌زده بودند که همکاری کنند: «واقعاً اسب است اعلیحضرت.» البته کسانی هم بودند که با یکدندگی اصرار داشتند حیوان پیش رویشان گوزن است. بعدها، صدراعظم آن‌ها را زندانی و اعدام کرد. اما در این مرحله متوقف نشد: هر کس را که از سر شگفتی یا وحشت ساکت مانده بود هم به کام مرگ فرستاد. از آن لحظه به بعد، گوزن اسب بود. و جماعتی درس عبرت گرفتند. ژئی لوی ما – «گوزن را اسب خواندن» – اصطلاحی است که امروزه در چین به کار می‌رود.

جوامع غربی با قطعیت‌های چند دههٔ اخیر خو گرفته‌اند و تجربیاتشان از نظام‌های توتالیتر فاشیستی و سوسیالیستی را تا حد زیادی به فراموشی سپرده‌اند. به این ترتیب، خودکامهٔ بلندپرواز، با ماهیتی بی‌اخلاق و عطش قدرت، همیشه یک گام جلوتر از دموکرات‌های ساده‌لوح و آموزش‌نندیدهٔ امروز است.

در بحث شخصیت‌ها و نظام‌های اقتدارگرا نیت اصلی فریب نیست، بلکه ارباب است. برای همین است که دروغ‌های خودکامگان معمولاً بی‌شرمانه و شاختارند. ممکن است طرفدار دونالد ترامپ باشید یا از او بدتان بیاید، اما تمام جهان شاهد مراسم تحلیفش بود و نمی‌شود آن را انکار کرد: جمعیت پراکنده‌ای از تماشاچیان حاضر در نشنال مال^۱ که مطابق تخمین‌های معتبر حدوداً یک سوم حاضران در سخنرانی تحلیف اول سلفش بود. تمام بینندگان فیلم‌ها و تصاویر آن رویداد به سرعت متوجه این مسئله می‌شدند. اما رئیس‌جمهور، بی‌اعتنا به این مسئله، به تلاش‌های گسترده‌اش برای بزرگ‌نشان دادن جمعیت ادامه داده است. ترامپ گفت: «یک و نیم میلیون نفر» حاضر بودند. و سخنگویی حتی پا را از این هم فراتر گذاشت و گفت این جمعیت «بزرگ‌ترین جمعیتی بوده که در مراسم تحلیف شرکت کرده است، هم از لحاظ افراد حاضر و هم در کل جهان، والسلام». از این لحاظ، واشینگتن با آنکارا تفاوتی ندارد. در یک حکومت خودکامه تمام عیار صدها هزار نفر را با اتوبوس به محل می‌برند، اما در هر دو مورد، فرد خودکامه در نهایت اهمیت نمی‌دهد که مردم باورش می‌کنند یا خیر. او نمی‌خواهد همه را قانع کند - می‌خواهد همه را مقهور کند. یکی از ویژگی‌های اساسی قدرت این است که هر چقدر بزرگ شود، هرگز نمی‌تواند از خودش کاملاً مطمئن باشد. این پارانویا، این ترس از دست دادن قدرت، بخشی از ماهیت انسان قدرتمند است. برای همین احساس می‌کند باید توده‌ها را بارها و بارها تحت کنترل خودش در بیاورد. دروغ بیش از هر چیز دیگری در خدمت این هدف است. اگر حزب حاکم چین تا به امروز اصرار دارد که کشورش کمونیستی است، و اگر بار دیگر معلمان، استادان، کارمندان و تاجران را مجبور می‌کند به صورت عمومی به مارکسیسم اعلام وفاداری کنند، به این دلیل نیست که واقعاً فکر می‌کند مردم هنوز به مارکس باور دارند. در افسانه سوئسی ویلیام تل، همهٔ دهقانان مجبور بودند به کلاهی که هرمان گسلر فرماندار سرچوب کرده

۱. National Mall: پارکی در واشینگتن. - م.

بود ادای احترام کنند. مارکسیسم نسخه چینی کلاه گسلر است: نمایش انقیاد است که اهمیت دارد. این طوری است که خودکامه دروغ‌هایش را به کار می‌بندد - و نپذیرفتن آن‌ها شما را به دشمن و هدف حمله تبدیل می‌کند.

اما ارباب فقط نیمی از داستان است. پاشیدن بذر سردرگمی، برهم زدن عقلانیت و واقعیتی که به مردم توانایی تشخیص و بررسی می‌دهد و گرفتن قوه تشخیص از مردم و جهانیان هم به همان اندازه مهم است. اگر دروغگو و متقلب باشید، امکان ندارد در جهانی که از دروغ و تقلب بیزار است و میان حقیقت و دروغ فرق می‌گذارد موفق شوید. در نتیجه، باید بقیه را هم دروغگو و متقلب کنید. آن موقع دست‌کم دروغگوی آن‌ها خواهید بود.

هانا آرنه، که به بررسی و مطالعه رژیم‌های توتالیتر می‌پرداخت، در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۷۴ حرف مشابهی به زبان آورد: «اگر همه همیشه به شما دروغ بگویند، نتیجه‌اش باور کردن دروغ‌ها نیست، بلکه این است که دیگر کسی چیزی را باور نمی‌کند.»^(۱) مردمی که دیگر چیزی را باور نمی‌کنند از توانایی تفکر و قضاوت و نهایتاً ظرفیت عمل کردن محروم می‌شوند. همان‌طور که آرنه می‌گوید: «با چنین مردمی می‌توانید هر کاری که دلتان می‌خواهد بکنید.» این‌ها رعیت‌های ایدئال‌اند - یا رقبای ایدئال.

تصویر مقابل بی‌شرمی فرد دروغگو شرم فردی است که دروغ می‌شنود، دست‌کم تا زمانی که حواسش هست هر روز همراه دیگران از چه چرندیاتی حمایت می‌کند. تکرار دروغ‌های واضح او را با طنابی از جنس همدستی به دروغگو وصل می‌کند. دست آخر، دروغ‌های حاکم باعث رواج بدبینی میان مردمی می‌شود که عاجزانه با موقعیتشان کنار می‌آیند و نهایتاً به یک چیز می‌چسبند: به قدرت رهبر. در آن لحظه، دیگر لازم نیست رهبر پاسخگوی چیزی باشد، چون هیچ حقیقتی از دایره جعلیاتش بیرون نمانده است.

در جهانی که در آن مرز میان حقیقت و دروغ برداشته شده است چیزی وجود ندارد جز واقعیت و واقعیت‌های جایگزین. ارزش‌های غالب دیگر اخلاقیات و احساس مسئولیت‌پذیری نیست، سود و فایده است. اگر حقیقت

را ببینید، گفتنش برایتان فایده‌ای نخواهد داشت؛ در واقع، این کار خطرناک است. بهترین کار این است که دروغ را به عنوان حقیقت به رسمیت بشناسید و آن را با شور و شوق در آغوش بگیرید - این همان کاری است که متعصبان می‌کنند. اما متعصبان همیشه گروه کوچکی خواهند بود. بهترین گزینه بعدی، پرهیز عمدی از فهمیدن حقیقت و زیستن در جهلی مرکب است - و اگر اتفاقی حقیقت را یافتید، ساکت بمانید و تظاهر کنید که از آن بی‌خبرید. این دو گروه نماینده اکثریت جامعه‌اند. هر کسی که حقیقت را می‌گوید یا احمق است یا قصد خودکشی دارد. در چنین دنیایی، باهوش‌ها افراد خوش‌فکر و خردمند نیستند؛ حيله‌گران و فریب‌کاران‌اند. در چنین دنیایی جایی برای عقل سلیم نیست، یا شاید بهتر است بگوییم جهل عقل سلیم جدید است و برای بقا یا پیشرفت‌های فرصت‌طلبانه ضروری است.

البته، کل ماجرای حقیقت - به رسمیت شناختن و بیانش از راه زبان - از لحاظ فلسفی دشوار است. جوانگزه،^۱ یکی از آباء تائوئیسم، می‌گفت: «در قلمرو واقعیت، نام فقط یک مهمان است.» بیش از دوهزار سال بعد، هرتا مولر، برنده جایزه نوبل، نوشت: «صدای واژگان می‌داند که چاره‌ای جز فریب ندارد، چرا که اشیا با جسمشان می‌فریند و احساسات با حالاتشان؛ هنگام نوشتن، مسئله مهم این است: «صداقت فریب.»^(۲) نیت نیکی پشت «فریب» مولر است؛ این فریب، با آگاهی کامل به نادقیق بودن ذاتی ادعاهایش، آزادانه با تجربیات دیگران وارد تعامل می‌شود.

به صورت مشابهی، در یک جامعه، مردم می‌کوشند به حقیقت نزدیک‌تر شوند تا از جهانی که برای هر فرد اندکی متفاوت است درک مشترکی به دست بیاورند. اما خودکامه‌ای که وسط باران ادعا می‌کند هوا آفتابی است عمداً مختصات جهان را تغییر می‌دهد. جهانی مطابق میلش می‌آفریند که در آن کلمات معمولاً در معنای متضادشان به کار می‌روند، جهانی که در آن تعادل فقط به این شرط حفظ می‌شود که همگی گرد رهبر جمع شوند. و این

۱. Zhuangzi: فیلسوف چینی که در قرن چهارم ق.م می‌زیست. - م.

رهبر معمولاً می‌خواهد انسان‌های جدیدی بیافریند که با جهان جدیدش هماهنگ باشند. از بیرون، از هر جنبه‌ای که نگاه کنید، چنین به نظر می‌رسد که جهان واقعاً سر جایش نیست. با این حال در داخل چنان ساخته شده که نهایتاً آخرین کسی که باور دارد زمین به دور خورشید می‌چرخد با خودش می‌گوید که نکند دیوانه شده باشد. دیگر نباید به چشم‌ها، گوش‌ها و حافظه‌اش اعتماد کند و باید اطلاعاتی را که به خوردش داده‌اند نشخوار کند. از همین رو، مطبوعاتِ آزاد دشمنِ طبیعیِ خودکامه‌اند. در جایی که واقعیت‌های جایگزین نشانِ قدرت است، پژوهش و راستی‌آزمایی از سوی مطبوعاتِ آزاد معادل «انحراف ایدئولوژیک» است (همان‌طور که در «سند شمارهٔ نه» آمده، که سندی بسیار قابل توجه است. این سند نقشهٔ جنگ حزب کمونیست چین از سال ۲۰۱۳ به بعد برای مبارزه با «ارزش‌های غربی» است و بعداً به آن بازمی‌گردیم).^(۳)

خودکامه‌ای که می‌خواهد حقیقت خودش را بیافریند، باید کلمه را فتح کند. در چین هیچ سرکوبی در کار نیست، صرفاً «حفظ ثبات» (وی‌ون) و «جامعه‌ای هماهنگ» (هشی شهویی) است. در یک دههٔ گذشته، هماهنگی یکی از واژه‌های مورد علاقهٔ حزب بوده است: هماهنگی میان دستورها و اطاعت. هماهنگی یعنی وقتی که مردم عادی غر نزنند.

برای نمونه «تخریب هماهنگ» خانه‌ها را در نظر بگیرید که مسئولان انجام دادند تا فضا را برای شرکت‌های ساختمانی باز کنند. در خیابان فرعی‌ای که من در پکن ساکنم هستم، مسئولان شهری اطلاعیه دادند و فقط یک هفته بعد جلو در و پنجره‌های تمام اغذیه‌فروشی‌ها، رستوران‌ها، آرایشگاه‌ها، دکه‌های مطبوعاتی و سبزی‌فروشی‌های آن‌جا را آجر کشیدند، صاحبان بعضی از این کسب و کارها بیست سال بود که از این راه امرار معاش می‌کردند. هدف از این کار بیرون راندن صاحبان آن کسب و کارها بود چون اکثرشان غیریکنی بودند. یک دوچین افسر اونیفروم‌پوش بر این کارزار نظارت داشتند و با بنرهایی که رویشان نوشته شده بود «ما کیفیت زندگی شهروندان را افزایش می‌دهیم» از بناها در برابر نارضایتی ساکنان خیابان محافظت می‌کردند.

در سال ۲۰۱۷، رئیس‌جمهور چین در حالی در مجمع جهانی اقتصاد در داووس از جهانی سازی دفاع کرد و از گسترش «فضای باز» چین سخن گفت که کشورش با سرعت زیاد در حال بسته شدن بود. در همان لحظه‌ای که او از «ارتباط جهانی» سخن می‌گفت، سانسورچی‌های چین مشغول پر کردن آخرین درزهای جریان اطلاعات بودند. تازه، بابت این سخنان تشویق هم شد چون آن موقع همه سردرگم بودند. بعضی سخنان شی را باور می‌کنند و بعضی می‌خواهند باورش کنند. قدرت شی بعضی‌ها را کور کرده است. بعضی تشویق می‌کنند چون مصلحت سیاسی چنین حکم می‌کند و چنین کاری به نفعشان است. قدرت چین برای تحریف واژگان به مرزهای خودش محدود نمی‌شود.

این کار شیوه‌ای آزموده شده است: کلمات دشمنان را بدزد و آن‌ها را از آن خودت کن. آن‌گاه، همان‌طور که جورج اورول به ما آموخت، آزادی بردگی می‌شود و جهل قدرت. و چین کشوری دموکراتیک تحت حکومت قانون است. تبلیغات حزب چنین می‌گوید. و درست است: چین واقعاً یک قانون اساسی دارد که اصل ۳۵ آن «آزادی بیان، مطبوعات [...] و تظاهرات» را برای شهروندان جمهوری خلق چین تضمین می‌کند. در چین «پارلمان» هم وجود دارد: کنگره ملی خلق. در این کشور «انتخابات» هم برگزار می‌شود و شهروندان پیوسته تشویق می‌شوند از «حق مقدس و خطیر» رأی دادنشان استفاده کنند.

مدت‌ها پیش، لنین «مرکزگرایی دموکراتیک» را ابداع کرد: نظامی که در آن – مطابق این نظریه – کارگزاران، پس از این‌که به صورت دموکراتیک انتخاب شدند، از این امتیاز برخوردار می‌شوند که سیاست‌هایشان را بدون مخالفت دیکته کنند. بعدها، مائو تسه‌تونگ «دیکتاتوری دموکراتیک خلق» را تبلیغ کرد. عملاً مرکزگرایی و دیکتاتوری همیشه حکومت می‌کردند؛ دموکراسی پوسته‌واژه‌ای توخالی بود که در گلوی مردم گیر کرد. در نتیجه، رعیت‌های رژیم «انتخابات‌ها»یشان، «حق مقدس رأی دادن»شان و «آزادی»شان را همچون مضحکه‌ای ابدی تجربه می‌کنند. واژگان تمام معنایشان را از دست داده‌اند؛ از آن‌ها سلب اعتبار شده. به این ترتیب، شهروندان در برابر تأثیرات انحرافی واکسینه می‌شوند و هنگام ارتباط با جهان‌های دیگر (بخشی عادی

از زندگی بسیاری از چینی‌ها در عصر جهانی شده‌ما) با واژگان خطرناکی که نماینده تفکراتی خطرناک‌اند آلوده نمی‌شوند. این زبان تحریف‌شده مردم را ایمن می‌کند. و لال.

این باور مسموم‌کنندگان زبان به کارآمدی روش‌هایشان به هیچ‌وجه بیهوده نیست. درست است که اندیشه زبان را هدایت می‌کند، اما زبان هم می‌تواند اندیشه را هدایت و فاسد کند. ویکتور کلمپرر^۱ که در کتابش با عنوان زبان امپراتوری سوم^۲ به بررسی زبان رایش سوم پرداخته، می‌نویسد: «واژه‌ها می‌توانند مانند دُزهای بسیار کم آرسنیک باشند. فرد بدون این‌که متوجه شود آن‌ها را قورت می‌دهد، ظاهراً تأثیری هم ندارند، اما بالاخره پس از مدتی اثر سمی‌اش آشکار می‌شود.» زبان دیکتاتوری «ارزش واژگان و بسامدشان را تغییر می‌دهد، از آنچه پیش از این مخصوص یک فرد یا گروه کوچک بود کالایی عمومی می‌سازد، این کار را برای حزبی انجام می‌دهد که پیش‌تر جزء دارایی عمومی بود» و در این فرایند، واژه‌ها و گروه‌های واژگان و ساختارهای جملات را به سم خودش آغشته می‌کند. دیکتاتوری با تبدیل کردن زبان به خادم نظام سهمناکش آن را به قدرتمندترین، عمومی‌ترین و پنهانی‌ترین وسیله تبلیغ تبدیل می‌کند. در آخر، لازم نبود آلمانی‌ها باورش‌شان به نازیسم را اقرار کنند، چرا که نازیسم «از راه واژه‌ها، اصطلاحات و ساختار جملاتی که میلیون‌ها بار تکرار شده بود، به صورت مکانیکی و ناخودآگاه بر آنان تحمیل شده و در گوشت و خونشان نفوذ کرده» بود.^(۴)

هدف خودکامه این است که از طریق زبان ذهن را اشغال و کنترل کند. بالاترین هدف تبلیغات حزب کمونیست «یکدست کردن تفکر» است. اما این فرایند باید بارها و بارها تکرار شود. چند هفته پیش از نوزدهمین کنگره حزب در پاییز ۲۰۱۷، کای‌چی،^۳ دبیر حزب پایتخت، گفت: «باید افکار و اعمال تمام پکنی‌ها را یکدست کنیم»^(۵) هدف دستگاه تمامیت‌خواه

۱. Victor Klemperer: زبان‌شناس و لغت‌شناس آلمانی (۱۸۸۱-۱۹۶۰). -م.